رابطه عقل با پایه بدن در روایت کافی

ادله شرعیه بر این هست و مکرر به ذهنم خطور می‌شود که در آیندهٔ، بسیاری از عبارات ساده‌ای که در کتب حدیثی و تفسیری خودمان و در آیات داریم، وقتی در این فن پیشرفت کنند، چه استفاده‌هایی از اینها می‌کنند. چرا؟ چون آنها می‌خواهند پایه تعبیه کنند. ادله‌ای هستند که پایه‌ها را توضیح می‌دهند و ارتباط پایه با آنچا را بیان می‌کنند. روایتی هست که در ابتدای کافی شریف است در کتاب العقل و الجهل، حدیث 27.

> عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: الرَّجُلُ آتِيهِ وَ أُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِي فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تَدْرِي لَعَلَّ هَذَا؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ ذَاكَ مَنْ عُجِنَتْ طِينَتُهُ بِعَقْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيْكَ كَلَامَكَ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ فَهُوَ يَقُولُ لَكَ أَعِدْ عَلَيَّ.[1]

«...فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تَدْرِي لَعَلَّ هَذَا»؛ امام علیه‌السلام عبارتی فرمودند! عبارت عجیب است. اگر ما باشیم و کلاسمان، با بحث‌های فلسفی و منطقی چطور جواب می‌دهیم؟ سؤال روشنی است. افراد جور واجور هستند: بعضی‌ها نبوغ دارند و تا می‌آیی حرف بزنی همین که نصف حرف را بزنی، کلش را می‌فهمند. برخی وقتی گفتی، می‌فهمند. بعضی وقتی گفتی، می‌گویند یک بار دیگر هم بگو و وقتی دوباره گفتی، می‌فهمند. حالا اگر مثل من باشند، ده بار توضیح می‌دهند! افراد جور و اجور هستند. در منطق و فلسفه ممکن است جواب‌های جور و واجوری بدهیم. اما امام علیه‌السلام فرمودند می‌دانی چرا افراد مختلف هستند؟ چه تعبیری دارند! فرمودند:

«قَالَ الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ»؛ کسی که وقتی نصف حرفت را زدی، می‌فهمد که می‌خواهی چه بگویی، **«ذَاكَ مَنْ عُجِنَتْ طِينَتُهُ بِعَقْلِهِ»؛** اصل نطفه او با عقل عجین شده. گویا حضرت یک ارتباطی برقرار می‌کنند بین عقلی که مُدرِک و مجرد است، اما حضرت از پایه، غض نظر نمی‌کنند؛ از آن چیزی که خدا در اینجا برای ظهور آن عقل تعبیه می‌کند. ببینید چه زیبا است: **«عُجِنَتْ طِينَتُهُ بِعَقْلِهِ»**.

«وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ»؛ وقتی کلامت تمام شد همه‌اش را می‌فهمد. **«ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيْكَ كَلَامَكَ»**؛ حرف را به تو برمی‌گرداند و جواب می‌دهد، **«فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»؛** یعنی حضرت دارند بین عقل او با جنین و رشد جنین در شکم مادر رابطه برقرار

می‌کنند؛ تعبیه پایه ظهور عقل و درک‌ها.

«وَ أَمّا الّذي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلامِ فَيَقُولُ أَعِنْ عَلَيّ، فَذاكَ الّذي رُكِّبَ عَقْلُهُ فيهِ بَعْدَ ما كَبِرَ، فَهَوَ يَقُولُ لَكَ أَعِنْ عَلَيّ»؛ که برای او مراحل بعدی طی می‌شود. حال شما نظیر این‌ها را ببینید؛ کاملاً دارد کد می‌دهد که رابطه بین پایه و عقل به چه صورت است.

شاگرد: احادیثی که در مورد طینت هست، مثلاً این‌که شیعیان از فاضل طینت ما هستند و روحشان از طینت ما است، کاملاً در این فضا است؟

استاد: بله، واقعاً مهم است. رابطه پایه‌ای که خدای متعال در عالم خلق تعبیه می‌فرمایدی تا از عالم ملکوت، از عالم جبروت و از عالم ارواح، آن عناصر عالی و آن انوار الهی، توسط این مزاج و این بنیه بتواند ظهور کند. ما هم الآن به‌دنبال همین هستیم. یعنی بشر تا جایی که ممکنش است، می‌خواهد ببیند خدای متعال چکار کرده است. وقتی خودشان در ماشین‌های نمادگرا به بنبست خوردند، با یک فاصله‌ای برگشتند، که می‌گویند زمستان هوش مصنوعی؛ بعد از این‌که این زمستان طی شد، بهاره، بازگشت مهندسین و متخصصین هوش مصنوعی بود به این‌که ببینیم خدا در این مغز بشر و در دماغ او و شبکه عصبی چکار کرده، تا شبیه‌سازی کنند. این‌که چه کار کرده‌اند تا برسند، عجائب است و چه بسا تا آخر نرسند.

شاگرد۲: نکته ایشان را تأیید فرمودید؟ چون حرف جدید و قابل کاری است. قبلاً در مورد امام معصوم فرموده بودید که مزاجشان بالاترین تعادل را دارد تا بخواهد ظهور کند، اما آیا نسبت به شیعه و سنی می‌توانید در همین فضای مادی بگویید که یک پایه ویژه‌ای دارند؟

شاگرد: شیعه و سنی حقیقی، نه خارجی. خیلی‌ها در ظاهر عبده الشمس و القمر هستند ولی در نهایت اهل ولایت می‌شوند. حدیث داریم.

شاگرد۲: روایت به همین افرادی که ولایت را قبول دارند می‌گوید، با مراتب مختلفی که دارند.

استاد: آنچه که در بطون افراد است را که ما نمی‌دانیم. ظاهر، درست است، اما این‌که خدا در وجود او

چه‌کار کرده، بحث دیگری است. در بحارالانوار[2] این روایت هست که ظاهراً امام باقر در مدینه بودند و اصحابشان دورشان بودند. یک شامی می‌آمد و مدام به حضرت بد و بیراه می‌گفت. در مسجد می‌نشست و می‌گفت. اصحاب حضرت ناراحت می‌شدند و می‌گفتند اینجا می‌آیی و می‌نشینی و بی‌ادبی می‌کنی؟! اجازه بدهید بیرونش کنیم. حضرت می‌فرمودند رهایش کنید. خُب امام که حجت خداست می‌فهمند که چه خبر است. تا این‌که یک روز نیامد و گفتند کجا رفته؟ گفتند مریض است. حضرت بلند شدند و نزدیک منزل او که رسیدند، وفات کرده بود و از خانه او شیون بلند بود. البته حدیث را از حافظه می‌گویم. خودتان مراجعه کنید. مرحوم آشیخ عباس ترجمه آن را در منتهی الآمال آورده‌اند؛ آنطور که در حافظه‌ام هست. شیون بلند شد و وفات کرد. حضرت گفتند به مسجد بروید و برایش دعا کنیم. به مسجد تشریف آوردند و برای او دعا کردند. کسی که مرده بود، دفعتاً نشست و روح به بدنش برگشت. ظاهراً این‌طور دارد که تا نشست، گفت: «أبی محمد بن علی»؛ شاید این جور تعبیری داشت و فوری اسم امام را آورد. بعد گفت: من مُردم! - الآن کسانی که فیلم‌شان می‌آید که می‌گویند چطور مُردم؛ برای او هم این حال بود و گفت: مُردم - آمدند و من را بردند. گفت: بین آسمان و زمین ملکی آمد و گفت: به دعای محمد بن علی علی‌هاالسلام، خدای متعال به او عمر اضافه‌ای داد و برگرداند. خُب آنجا در آن عالم که مقام حضرت و دعای ایشان را دید، برگشت و دیگر مرده حضرت شد. این بخش از روایت منظور من است: قبلاً که به آنجا می‌آمد و بدگویی می‌کرد، یکدفعه جزء اصحاب شد و استفاده می‌کرد. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: ای ابن رسول الله دیدی چطور شد؟! حضرت فرمودند: «أ ما علمت أن الله يحب العبد و يبغض عمله، و يبغض العبد و يحب عمله». حجت خدا این را می‌دانستند. خود حضرت او را دوست داشتند؛ چون

می‌دانستند که در او یک چیزی هست، اما عملش در شرائطی بوده؛ چون در شامات رشد کرده بود. «یبغض عمله»؛ عملش که کار درستی نبود، اما «یحب العبد». برعکسش را هم فرمودند. نعوذ بالله! «قد يبغض العبد و يحب عمله»؛ این دنباله روایت بود. این دیگر عجیب‌تر است که گاهی ظاهر عمل، خوب و قشنگ و فریبنده است، اما در باطن می‌بینید طور دیگری است.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : ۱ صفحه : ۲۶

[2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۶، ص: ۲۳۳

بازبینی #2
ایجاد شده 22 اکتبر 2024 13:23:22 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 اکتبر 2024 14:18:51 توسط ... .